



آرایه‌های ادبی قرآن و جایگاه آنها در ترجمه

□
يعقوب جعفری

پیش از آن که **المعتز بالله عباسی** (متوفی ۲۹۶) کتاب **البدیع** را بنویسد و برای نخستین بار محسنات بدیعی و آرایه‌های ادبی را به عنوان یک علم مطرح کند، در میان عرب‌ها توجه خاصی به زیبایی‌های کلام می‌شد و اگر چه این زیبایی‌ها تعریف نشده بود، اما به هر حال در نظم و نثر به کار می‌رفت. یک نمونه آن قرآن کریم است که از این نظر شاهکاری بزرگ به شمار می‌رود و به طوری که خواهیم دید انواع صنعت‌های بدیعی به گونه‌ای چشمگیر در آن به کار رفته است.

المعتز با نوشتن کتاب خود، برای نخستین بار این علم را پایه‌گذاری کرد و اصطلاحات خاص آن را پدید آورد. البته پیش از او نیز محسنات بدیعی به کار می‌رفته و اصطلاح «بدیع» در میان اهل شعر و بلاغت رواج داشته است؛ مثلاً **جاحظ** (متوفی ۲۵۵) را می‌بینیم که از بدیع در شعر شاعران یاد می‌کند، آن هم به گونه‌ای که گویا پیش از او اهل ادب این اصطلاح را می‌شناخته‌اند.^۱ خود **المعتز** تعریف «مطابقه» را که یک صنعت بدیعی است از **خلیل بن احمد** و

۱. جاحظ، **البيان والتبيين**، چاپ مصر، ۱۹۴۹م، ج ۴، ص ۵۵.

تعریف «مذهب کلامی» را که آن نیز یکی از صنایع است از **جاحظ** نقل می‌کند.^۱ کاری که **المعتز** کرد این بود که با نوشتن کتاب **البدیع** به این مطالب متفرقه نظم خاصی داد و آن را به عنوان یک علم، فصل‌بندی کرد. او خود در آغاز کتاب اذعان کرده است که دانشمندان جدید آنچه را او در کتاب خود آورده، بدیع نامیده‌اند.^۲ **المعتز** در این کتاب از هفده نوع صنعت بدیعی نام برده است.

پس از **المعتز**، این علم نیز مانند همه علوم دیگر سیر تکاملی خود را ادامه داد. **قدامة بن جعفر** با نوشتن کتاب **نقد الشعر** سیزده نوع و **ابو هلال عسکری** در کتاب **الصناعتین** هفت نوع دیگر بر آن افزودند. همچنین افرادی مانند **ابن رشیق قیروانی** در کتاب **العمدة و ابن سنان خفاجی** در کتاب **سر الفصاحة و عبدالقاهر جرجانی** در **اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز و ابن ابی الاصبیح** در **بدیع القرآن و سکاکی** در **مفتاح العلوم و یحیی بن حمزة علوی** در **الطراز کار را دنبال کردند و در نتیجه صنایع بدیعی به حدود صد نوع رسید.**^۳

ذکر این نکته در این جا ضروری است که در زمان متقدمان کلمه «بدیع» به تمام انواع علوم مربوط به فصاحت و بلاغت اطلاق می‌شد و گاهی هم از آن به «بیان» یاد می‌شد، و میان علمی که ما امروز آنها را به معانی و بیان و بدیع می‌شناسیم، تداخل وجود داشت. مثلاً **عبدالقاهر جرجانی** در دو کتاب **اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز** گاهی از علوم بلاغت به عنوان بدیع و گاهی به عنوان بیان یاد می‌کند. درباره **جرجانی** گفته‌اند که او بنیانگذار علوم بلاغت بوده و همان‌گونه که **المعتز** در محسنات بدیعی مؤسس بود، **جرجانی** نیز در موضوعاتی مانند استعاره و تمثیل و مجاز نوآوری داشته است. خود وی در جایی تصریح می‌کند که اساس بلاغت را او وضع کرده است.^۴ ضمناً **فخر رازی** این دو کتاب **جرجانی** را تلخیص و تنقیح کرده و آن را **نهاية الاعجاز فی درایة الایجاز** نامیده است.^۵

تقسیم بندی علوم بلاغت به علم معانی و بیان و بدیع از ابتکارهای **سکاکی** (متوفی ۶۲۶) است که با نوشتن کتاب **مفتاح العلوم** دست به این کار زد. این تقسیم‌بندی مورد پذیرش

۱. **المعتز بالله**، **البدیع**، ص ۳۶ و ۵۳. این کتاب چندین بار چاپ شده و شاید بهترین آن نسخه‌ای باشد که با تحقیق **کراچکوفسکی** روسی در بغداد چاپ شده است و ما در این جا از همین چاپ نقل می‌کنیم.

۲. همان، ص ۱.

۳. درباره سیر تحول علم بدیع رجوع شود به: **جلال الدین همایی**، **صناعات ادبی**، مطبوعات اعلمی، تهران، بی تا، ص ۱۶ به بعد و مقدمه **بدیع القرآن** به قلم **حفنی شرف**، ص ۲۶ به بعد.

۴. **اسرار البلاغة**، مطبعة ترقی مصر، ۱۳۲۰ق، ص ۲۶.

۵. این کتاب با تحقیق **دکتر احمد حجازی** در قاهره چاپ شده است.

محققان پس از وی نیز قرار گرفت و هم اکنون به همان سبک جریان دارد. ابن خلدون، سکاکی را واضع علوم بلاغت می‌داند،^۱ در صورتی که چنین نیست، بلکه همان گونه که گفتیم معتز و جرجانی واضعان آن هستند و سکاکی تنها این سه علم را از هم تفکیک کرده است. این موضوع در زمان یحیی بن حمزه یمنی (متوفی ۷۹۹) هم معروف بوده است. او در مقدمه کتاب خود می‌گوید:

«نخستین کسی که علم بیان را پایه‌گذاری کرد عبدالقاهر جرجانی بود که دو کتاب اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز را نوشت».

آن‌گاه تأسف می‌خورد که هیچ‌کدام از این دو کتاب را ندیده است.^۲ پس از سکاکی روش او دنبال شد و خطیب قزوینی کتاب او را تلخیص کرد و سعدالدین تفتازانی تلخیص خطیب را دوبار با نام‌های المطول و المختصر فی شرح تلخیص المفتاح شرح کرد. امروزه کتاب متداول میان طلاب این علم، همین دو کتاب تفتازانی است. سخنوران فارسی زبان نیز به پیروی از اساتید علوم بلاغت عربی در این زمینه کار کردند و کتاب‌های پرارجی مانند ترجمان البلاغة، تألیف محمد بن عمر رادویانی، از سخنوران قرن پنجم،^۳ و حدائق السحر فی دقائق الشعر، تألیف رشیدالدین وطواط (متوفی ۵۷۳) و کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس‌الدین محمد بن قیس رازی از مؤلفان قرن ششم، به رشته تحریر درآمد. این کتاب‌ها نمونه‌هایی از کتب مربوط به علوم بلاغت در زبان فارسی هستند. در این کتاب‌ها هر چند که اصطلاحات از عربی وام گرفته شده ولی مثال‌هایی که به کار رفته غالباً از شعر فارسی است و کم و بیش از قرآن و اشعار عربی نیز مثال آورده شده است. مطلبی که ذکر آن در این جا خالی از فایده نیست این است که بعضی از شاعران عرب و عجم شعرهای بلندی ساختند و در هر بیت آن یک یا چند صنعت بدیعی را به کار بردند. این‌گونه شعرهای بلند را «بدیعیه» می‌گویند.^۴ ظاهر این است که بدیعیه سرایی در شعر

۱. مقدمه ابن خلدون، مکتبه الاعلمی، بیروت، بی‌تا، ص ۵۵۲.

۲. یحیی بن حمزه، الطراز المتضمن لاسرار البلاغة، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۴.

۳. تا چندی پیش این کتاب به فرخی نسبت داده می‌شد ولی با پیدا شدن نسخه خطی معتبری از آن معلوم شد که مؤلف آن محمد بن عمر رادویانی است. ضمناً این کتاب قدیمی‌ترین کتاب بدیعی به زبان فارسی است که در دست است. البته مؤلف در مقدمه کتاب از کتابی به نام محاسن الکلام نام برده و می‌گوید: کتاب خود را بر اساس آن تنظیم کرده است (ترجمان البلاغة، انتشارات اساطیر تهران، ۱۳۶۲ش، ص ۳).

۴. همایی، صناعات ادبی، ص ۱۹.

فارسی جلوتر از شعر عربی بوده است. نخستین بدیعه عربی که بسیار استوار و مشتمل بر همه یا بیشتر صنعت‌هاست مربوط به **صفی‌الدین حلی** از شعرای قرن هشتم است که شیعی مذهب بود. او بدیعه خود را که مشتمل بر یکصد و پنجاه نوع صنعت بدیعی است، در مدح پیامبر اسلام (ص) در وزن بسیط در ۱۴۵ بیت سرود که با این مطلع آغاز می‌شود:

ان جئت سلعا فسل عن جيرة العلم واقر السلام علی عرب بدی سلم

نام این بدیعه «الكافية البديعة فی مدح خیر البرية» است که متن آن در انوار الریع سید علی خان آمده و جداگانه نیز چاپ شده است. گویا پیش از این بدیعه، بدیعه‌های عربی دیگری نیز وجود داشته که در این حد جامع نبوده‌اند.^۱ بعدها نیز به پیروی از **حلی** بدیعه‌های بسیاری نوشته شده است که علامه امینی از ۳۵ بدیعه نام می‌برد.^۲

در میان شاعران فارسی زبان نیز بدیعه سرایی وجود داشته که از جمله آنها قصیده راثیه **قوامی مطرزی** از شعرای قرن ششم در مدح قزل ارسلان به نام «بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار» است که ۸۳ صنعت را در بر دارد و با این مطلع آغاز می‌شود:

ای فلک را هوای قدر تو یار وی ملک را ثنای صدر تو کار

و با این بیت پایان می‌یابد:

روز و شب جز سخا مبادت شغل سال و مه جز طرب مبادت کار

بر این قصیده شرح‌هایی نیز نوشته شده که از جمله آنها شرحی است که توسط محمود بن **عمر نجاتی نیشابوری** انجام گرفته است.^۳ پس از **مطرزی** بدیعه‌های دیگری نیز در فارسی سروده شد که بدیعه **سلیمان ساوجی** و **اهلی شیرازی** که هر کدام در جای خود کاری بدیع و شگفت‌انگیزند، از جمله آنها به شمار می‌روند.

بعضی از ادبای عرب و فارس کارهای شگفت دیگری نیز انجام دادند؛ از جمله این که قصیده‌ها یا خطبه‌هایی بدون الف یا بدون نقطه پدید آوردند که بعضی از آنها به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نسبت داده شده است. **واصل بن عطا** که خود مخرج حرف راء نداشت به گونه‌ای سخن می‌گفت که از این حرف کمتر استفاده شود.^۴ از جمله این کارهای حیرت‌انگیز کتابی است به نام **سواطع الالهام** در تفسیر قرآن کریم که همه قرآن را در بر می‌گیرد.

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعة، دارالتعارف، بیروت، بی‌تا، تحقیق حسن امین، ج ۸، ص ۲۳.

۲. امینی، الغدير، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۶، ص ۴۵.

۳. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۶ش، ج ۳، ص ۳۳۸.

۴. زرکلی، الاعلام، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۸م، ج ۸، ص ۱۰۹.

در این کتاب از اول تا آخر از حروف بی نقطه که به آن حروف مهمله می‌گویند، استفاده شده است. این کتاب توسط شخصی به نام **ابوالفضل فیضی** که از شیعیان هندوستان بوده نگارش یافته و نسخه‌های خطی متعددی از آن وجود دارد که اخیراً با تحقیق و همت آقای دکتر **مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی** در شش جلد چاپ شده است.

□ صنایع بدیعی در قرآن

در قرآن کریم که معجزه جاویدان پیامبر اسلام (ص) و در اوج فصاحت و بلاغت است، آرایه‌های ادبی و محسنت بدیعی فراوانی به کار رفته و نکته‌های ظریف و لطیفی در آن وجود دارد که چشم و گوش هر خواننده و شنونده‌ی را نوازش می‌دهد. درباره‌ی صنایع بدیعی قرآن کتب‌های بسیاری نوشته شده است و اساساً تمام کتب‌های مربوط به فصاحت و بلاغت و بدیع به قرآن نظر دارند و مثال‌هایی که می‌آورند معمولاً از آیات قرآنی است. از جمله می‌توان از **الاعجاز و الایجاز نوشته ابو منصور ثعلبی** و **سر الفصاحة نوشته ابن سنان خفاجی** و **اسرار البلاغة و دلائل الاعجاز عبدالقاهر جرجانی** و **الطراز یحیی بن حمزة علوی** و به خصوص کتاب **بدیع القرآن ابن ابی الاصبغ** نام برد. کتب اخیر مفصل‌ترین کتب پیرامون آرایه‌های ادبی و صنایع بدیعی قرآن است که در آن از حدود ۱۰۰ نوع صنعت بدیعی در قرآن با ذکر مثال‌های متعدد یاد شده است.^۱

صنایع بدیعی قرآن گاهی آن‌چنان در اوج عظمت قرار دارد که انسان را دچار شگفتی و حیرت می‌کند، به ویژه آن‌که به کارگیری این زیبایی‌ها بدون هیچ‌گونه تکلفی صورت گرفته و سخن در عین روانی و شیوایی مشحون از این زیبایی‌هاست. یک نمونه آن آیه ۴۴ سوره هود است: «وقیل یا ارض ابلعی ماءک...» که با وجود این که مجموعاً ۱۷ کلمه است، **ابن ابی الاصبغ** ۲۱ نوع از انواع بدیع را از آن استخراج کرده است.^۲

اکنون ما در این جا از میان انواع صنایع بدیعی که در قرآن وجود دارد به ده نوع آن به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- تجنیس

تجنیس یا جناس عبارت است از آوردن دو کلمه مشابه در یک جمله که هر کدام معنای خاصی داشته باشد و آن انواع و اقسامی دارد که در این مقال فرصت پرداختن به آنها نیست.

۱. این کتاب توسط دکتر سید علی میرلوحی به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات آستان قدس رضوی منتشر گردیده است. ما در این جا از همین ترجمه فارسی نقل می‌کنیم.
۲. بدیع القرآن، ص ۳۸۲.

در قرآن کریم انواع جناس به کار رفته است. آیات زیر را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد:
أثأقلتم الى الارض ارضيتم بالحياة الدنيا (توبه / ۳۸) که قرار گرفتن «الارض» در کنار «ارضيتم» جناس تغایر است.

ان ربهم بهم (عدالت / ۱۱) لکنَّا کُنَّا مرسلین (قصص / ۴۵) که از بلب جناس تحریف است.
وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا (کهف / ۱۰۴) که از باب جناس تصحیف است.^۱
وهم ینهون عنه وینأون عنه (انعام / ۳۶) که از باب جناس مشابه است.^۲

۲- اعنات یا لزوم مالایلم

در این صنعت، گوینده یا نویسنده به چیزی ملتزم می‌شود که لزومی ندارد؛ مانند این که ملتزم شود در نوشته یا شعر خود حرف خاصی را به کار نبرد و یا در سجع یا قافیه حرف پیش از روی راهم رعایت کند؛ مثلاً کلمه «گلشن» را می‌توان با کلمه «مسکن» قافیه کرد، ولی شاعر ملتزم می‌شود که آن را با کلماتی مانند روشن و جوشن قافیه کند. دیوان لزومیات **ابوالعلاء معری** از این باب است.

در قرآن کریم که آیات آن در موارد بسیاری دارای سجع‌اند، این صنعت بارها به کار رفته است، از جمله:

فاذا هم مبصرون... ثم لا یقصرون (اعراف / ۲۰۱-۲۰۲)؛ والطور و کتاب مسطور (طور / ۱-۲)؛ فی سدر مخضود و طلع منضود (واقعه / ۲۸-۲۹)؛ اقرء باسم ربک الذی خلق الانسان من علق (علق / ۱-۲).^۳

ابن ابی الاصبغ مثال‌های دیگری نیز آورده است: فلا اقسام بالخس الجوار الكنس (تکویر / ۱۵-۱۶)؛ والللیل وما وسق والقمر اذا اتسق (انشقاق / ۱۷-۱۸)؛ فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر (ضحی / ۹-۱۰)؛ امرنا مترفیها ففسقوا فیها (اسراء / ۱۶).^۴

شرف‌الدین طیبی آیه شریفه «وعلى امم ممن معك» (هود / ۴۸) را نیز از باب اعنات دانسته که در آن هشت میم در کنار هم قرار گرفته است.^۵ (البته با توجه به این که تنوین و نون ساکن وقتی به میم می‌رسد قلب به میم می‌شود).

۱. الطراز، ج ۲، ص ۳۶۵.

۲. ابن ابی الاصبغ این آیه را برای جناس تحریف مثال زده که صحیح نیست (بدیع القرآن، ص ۱۳۳).

۳. الطراز، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴. بدیع القرآن، ص ۲۹۵.

۵. التیان فی علم المعانی والبدیع والبیان، ص ۵۰۷.

۳ ○ قلب

و آن صنعت جالبی است و انواعی دارد که لطیف‌ترین آن قلب مستوی است که جمله را اگر از آخر هم بخوانیم همان است که از اول خوانده می‌شود.

مثال از قرآن:

وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (مدثر / ۳)؛ كَلِّ فِي فَلَكَ (یس / ۴۰)

۴ ○ التفات

و آن عبارت از این است که گوینده، کلامی را به صورت غایب و حکایت حال دیگران بگوید و بلافاصله سخن را متوجه مخاطب کند و جمله را به صورت خطاب قرار دهد و یا به عکس، از خطاب به غیبت منتقل شود. این صنعت یک صنعت بدیعی معنوی است و در جلب توجه خواننده یا شنونده تأثیر زیادی دارد.

این صنعت شایع‌ترین صنعت بدیعی است که در قرآن به کار رفته و بعضی از دانشمندان درباره آن کتاب‌هایی نوشته‌اند. از جمله این کتاب‌ها اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنية تألیف دکتر حسن طویل را می‌توان نام برد، که مؤلف مسئله التفات را در آن، مورد بررسی و تحقیق قرار داده و موارد آن را که بسیار است برشمرده است.

مثال از قرآن: مالک یوم الدین. ایاک نعبد (حمد / ۴-۵) که جمله نخست به صورت غایب و جمله بعدی به صورت خطاب است.

از جمله مثال‌هایی که ابن‌المعتز برای التفات آورده این آیه شریفه است: حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة (یونس / ۲۲) که در این جا التفات از خطاب به غیبت است.^۱ ابن ابی الاصبغ پس از نقل تعریف و مثال‌های التفات می‌گوید:

«در کتاب عزیز از باب التفات نوعی بسیار جالب آمده که آن را مثالی در شعر نیافتم و خداوند مرا به یافتن آن نوع راهنمایی نموده و آن عبارت از این است که متکلم در کلام خود، نخست دو موضوع را بیاورد سپس خبری درباره موضوع اول بیان دارد و آن را رها کند و خبری درباره موضوع دوم بیاورد، آن گاه از خبر درباره موضوع دوم باز گردد و به خبر درباره موضوع اول بپردازد. مانند قول خدای تعالی: «ان الانسان لربه لکنود وانه علی ذلک لشهید (عادیات / ۶-۸) که از وصف پروردگار منصرف شده و به وصف انسان پرداخته و گفته است: «وانه لحب الخیر لشدید» و این نوع التفات خوب است

که «التفات ضمائر» نامیده شود».^۲

۱. ابن‌المعتز، البدیع، ص ۵۸.

۲. بدیع القرآن، ص ۱۴۶.

۵- ترصیع

این واژه در لغت به معنای نشانیدن جواهر در چیزی مانند تاج یا شمشیر یا عصاست و در اصطلاح بدیعی به آوردن چند جمله در کنار هم که الفاظ آن قرینۀ یکدیگر و از لحاظ وزن و حروف روی مطابق هم باشد ترصیع گویند.

مثال از قرآن:

انّ الابرار لفی نعیم وانّ الفجار لفی جحیم (انفطار / ۱۳-۱۴)

انّ الینا ایابهم ثم انّ علینا حسابهم (غاشیه / ۲۵-۲۶)

یحیی بن حمزۀ علوی آیه «ان الابرار لفی نعیم...» را از باب ترصیع نمی‌داند و می‌گوید: «ابرار» با «فجار» مطابق نیست. در حالی که این مقدار اختلاف در ترصیع قابل اغماض است و می‌بینیم صاحب ترجمان البلاغۀ برای ترصیع از شعر فارسی این مثال را می‌زند:

گره گذاشته از قیر بر صحیفۀ سیم زره نگاشته از مشک بر گل بادام^۱

در حالی که «قیر» با «مشک» و «صحیفۀ سیم» با «گل بادام» مطابقت کامل ندارد.

۶- لف و نشر

این صنعت بدین گونه است که دو یا چند لفظ پشت سر هم گفته می‌شود سپس صفت یا قیدی برای هر کدام از آنها آورده می‌شود که اگر به ترتیب باشد، لف و نشر مرتب و اگر بدون ترتیب باشد لف و نشر مشوش خوانده می‌شود.

مثال از قرآن:

و من رحمته جعل لکم اللیل والنهار لتسکنوا فیه ولتبتغوا من فضله (قصص / ۷۳).

در این آیه جمله «لتسکنوا» مربوط به «لیل» و جمله «لتبتغوا» مربوط به «نهار» است.

۷- تسجیع

و آن به کار بردن سجع در عبارت است، به این صورت که آخر دو یا چند جمله از نظر حرف روی یکسان باشد، همان گونه که همسانی آخر شعرها را قافیه می‌گویند. این صنعت بیشتر در نثر به کار می‌رود، هر چند در شعر نیز در غیر آخر آن به کار برده می‌شود و آن هنر مضاعفی است.

۱. ترجمان البلاغۀ، ص ۸

در قرآن مجید صنعت تسجیع فراوان به کار رفته و آخر آیات معمولاً دارای سجع است، ولی اصطلاحاً به سجع قرآن فاصله گفته می‌شود. بعضی از اشاعره گفته‌اند که در قرآن سجع نیست و آن را ناپسند می‌دارند^۱ در حالی که این سخن درست نیست و در قرآن در فواصل آیات آشکارا و به طرز روشنی سجع رعایت شده است. مثال واضح آن این است که می‌بینیم در سوره طه که آخر آیات با الف ختم می‌شود، از موسی و هارون به صورت «هارون و موسی» نام برده می‌شود: قالوا آمنا برب هارون و موسی (طه / ۷۰) ولی در سوره شعراء که آخر آیات با نون ختم می‌شود، موسی قبل از هارون می‌آید: قالوا آمنا برب العالمین. رب موسی و هارون (شعراء / ۴۷-۴۸).

خفاجی پس از رد سخن **رمانی و باقلانی** که سجع را عیب می‌دانستند می‌گوید: اگر سجع به این صورت باشد که لفظ تابع معنی باشد این عین بلاغت است و فواصل هم همین حالت را دارد، و اگر سجع به این صورت باشد که معنی تابع لفظ باشد یعنی جمله همراه با تکلف باشد البته این عیب است.^۲ روشن است که در سجع یا فواصل آیات هیچ‌گونه تکلفی وجود ندارد و لفظ تابع معنی است.

مثال سجع در قرآن: الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان، الشمس والقمر بحسبان، والنجم والشجر يسجدان (الرحمن / ۱-۵).
همچنین مثال‌هایی که برای ترصیع آورده‌ایم، همگی صنعت تسجیع هم دارند.

۸- تصدیق یارده العجز علی الصدر

این صنعت به این صورت است که واژه‌ای که در آغاز جمله یا شعر آمده است عیناً یا با تفاوت اندکی در آخر آن تکرار شود. به گفته **ابن رشیق قیروانی**، به کار بردن این صنعت باعث عظمت و شکوفایی و رونق و زیبایی کلام می‌شود.^۳
مثال از قرآن:

قال انی لعملمکم من القالین (شعراء / ۱۶۸)؛ ولقد استهزیء برسلم من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ماکانوا به یستهزؤون (انعام / ۱۰)؛ انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض ولاخرة اکبر

۱. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۰۸ق، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۹۲.

۲. خفاجی، سر الفصاحه، مکتبه الخانجی، قاهره، ۱۳۵۰ق، ص ۱۷۴.

۳. ابن رشیق، العمد، مکتبه الهلال، بیروت، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۵.

درجت و اکبر تفضیلاً (اسراء / ۲۱)؛ وهب لنا من لئک رحمة لک انت الوهلب (آل عمران / ۸).^۱

۹- تکرار حرف

این صنعت چنان است که یک حرف از میان حروف، چندین بار در جمله تکرار می‌شود و باعث پیدایش موسیقی خاصی در کلام می‌گردد.

مثال از قرآن:

ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها (اسراء / ۷)
کلا اذا بلغت التراقی وقیل من راق وظنّ انه الفراق (قیامت / ۲۶-۲۸)
وعلی امم ممن معک وامم ستمتعهم ثمّ یمسّهم منا عذاب الیم (هود / ۴۸)
فاذکروا الله کذکرکم آبائکم (بقره / ۲۰۰)

۱۰- ابداع

به گفته ابن ابی الاصبیح، ابداع آن است که هر لفظی از الفاظ کلام به تنهایی و به تناسب استعداد کلام و مفاد معنایش، مضمّن یک یادو بدیع باشد، به گونه‌ای که در یک بیت یا یک جمله تعدادی از انواع بدیع تحقق یابد و کلمه‌ای از آن، خالی از یک یادو نوع بدیع یا بیشتر نباشد.^۲

نمونه روشن و بارز این صنعت آیه ۴۴ از سوره هود است که در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد. همان‌گونه که پیش از این گفتیم در این آیه که ۱۷ کلمه دارد، به شمارش ابن ابی الاصبیح ۲۱ نوع صنعت بدیعی به کار رفته است. البته منظور از بدیع در این جا معنایی است که متقدمان از آن اراده می‌کردند و شامل بیان هم می‌شود.

متن آیه شریفه چنین است: وقیل یا ارض ابلعی ماءک ویا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی وقیل بعداً للقوم الظالمین (هود / ۴۴). صنایعی که در این آیه به کار رفته عبارتند از: مناسبت تام، مطابقت لفظی، استعاره، مجاز، اشاره، ارداف، تمثیل، تعلیل، صحت تقسیم، احتراس، انفصال، مساوات، حسن نسق، ائتلاف، ایجاز، تسهیم، تهذیب، حسن بیان، تمکین، انسجام و ابداع.^۳

گفته شده که این آیه فصیح‌ترین آیه قرآن است. البته تمام آیات قرآنی دارای فصاحت و

۱. این مثال‌ها را ابن ابی الاصبیح ذکر کرده است. بدیع القرآن، ص ۱۳۹.

۲. بدیع القرآن، ص ۳۸۲.

۳. هر یک از این صنایع در بدیع القرآن، صص ۳۸۲-۳۸۴ شرح داده شده است.

بلاغت آن هم در حد اعجاز هستند، ولی روشن است که فصاحت و بلاغت آیات با یکدیگر فرق دارد و همان گونه که قیافه‌های آدَمیان در عین حال که همگی زیبا و موزون هستند دارای تفاوت‌های بسیارند، آیات قرآن نیز، هم از نظر اشمال بر معارف و هم از نظر علوم بیانی تفاوت‌هایی دارند.

در کلام ایزد بی چون که وحی منزل است کی بود تبت یددا مانند یا ارض ابلعی درباره این آیه و نکات فراوان آن بحث‌های زیادی شده است. *آلوسی* نقل می‌کند که استاد او رساله‌ای درباره این آیه نوشته و صد و پنجاه مزیت برای آن برشمرده است.^۱ در تواریخ آمده است که بعضی از دانایان قریش تصمیم گرفتند که با قرآن معارضه کنند و مانند آن را بیاورند وقتی به این آیه رسیدند به یکدیگر گفتند که این کلام به کلام بشر شباهت ندارد و دست از معارضه برداشتند.^۲ نظیر آن درباره *ابن مقفع* هم نقل شده است. *عروضی سمرقندی* سخن منصفانه‌ای درباره همین آیه از *ولید بن مغیره* نقل می‌کند، سپس می‌گوید: «چون دشمنان در فصاحت قرآن و اعجاز او در میادین انصاف بدین مقام رسیدند، دوستان بنگر تا خود به کجا رسند».^۳



این بود نمونه‌هایی از محسنات بدیعی که در قرآن کریم به کار رفته است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا محسنات بدیعی و آرایه‌های ادبی قرآن قابل ترجمه به زبان‌های دیگر هست یا نه؟

در پاسخ این سؤال می‌گوییم محسنات بدیعی دو گونه‌اند: محسنات لفظی و محسنات معنوی. شک نیست که محسنات لفظی مانند تجنیس، قلب، لزوم مالایلزم، ترصیع و تسجیع و مانند اینها به هیچ وجه قابل ترجمه به زبان‌های دیگر نیست و نمی‌توان آنها را به زبان دوم انتقال داد. البته این کار مخصوص قرآن هم نیست و در هر زبانی که این صنایع به کار برده شود، اغلب اوقات قابل ترجمه به زبان دیگر نخواهد بود. اما محسنات معنوی مانند التفات و لف و نشر و مانند اینها قابل ترجمه‌اند و مترجم باید در ترجمه خود حتماً آن را رعایت کند. متأسفانه گاهی برخی از مترجمان این نکته را رعایت نمی‌کنند و ترجمه‌ای نااستوار و حتی

۱. اسماعیل حقی بروسوی، تفسیر روح المعانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۵م، ج ۱۲، ص ۶۸.

۲. مجمع البیان، ذیل همین آیه.

۳. چهار مقاله عروضی سمرقندی، ص ۳۹. با تصحیح محمد قزوینی.

غلط ارائه می‌دهند.

نمونه آن ترجمه این آیه شریفه است: هو الَّذی یسیرکم فی البرِّ والبحر حتی اذا کتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیّبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف (یونس / ۲۲). در این آیه صنعت التفات به کار رفته و ملاحظه می‌کنید که دو جمله اول آیه به صورت خطاب است ولی جمله‌های بعدی، از «جرین بهم» به بعد به صورت غایب است و این التفات از خطاب به غیبت است ولی مرحوم الهی قمشه‌ای آیه را این گونه ترجمه کرده است:

«اوست که شما را در برّ و بحر سیر می‌دهد تا آن‌گاه که در کشتی نشینید و باد ملایمی کشتی را به حرکت آرد و شما شادمان و خوشوقت باشید که ناگاه باد تندی بوزد.»
بدین گونه مترجم همه جملات را به صورت خطاب در می‌آورد و کلمه «فرحوا» را که جمع مذکر غایب است به صورت «شما شادمان و خوشوقت باشید» ترجمه می‌کند. باید از این کار پرهیز شود.

مثال دیگر: یکی از محسنات معنوی تمثیل است که در کتب ادبی آن را ذکر نموده‌اند. *ابن ابی الاصبیح* در تعریف آن می‌گوید: «تمثیل آن است که متکلم معنایی را قصد کند و از آن نه به لفظ خاص آن تعبیر کند و نه با لفظ اشاره و یا با لفظ مترادف، بلکه به لفظی بیان نماید که از لفظ مترادف دورتر است...» سپس برای تمثیل، آیه *واستوت علی الجودی* (هود / ۴۴) را مثال می‌زند و اضافه می‌کند که حقیقت معنی این است که کشتی در آن مکان نشست، ولی از لفظ اصلی به تمثیل عدول کرده چون «استواء» متضمّن معنای جلوس مستقری است که هیچ انحراف و اعوجاج و هیچ حرکت و اضطرابی ندارد و پس از این جلوس است که به سبب قرار گرفتن کشتی، دل‌های ساکنان آن آرام می‌گیرد... و با جلوس موصوف به استواء است که تمام آرامش خاطر حاصل می‌شود.^۱

حال با توجه به آنچه از *ابن الاصبیح* نقل کردیم، برخی از ترجمه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بعضی از مترجمان به این نکته توجه نکرده و «استوت» را به معنای «قرار گرفت» ترجمه کرده‌اند، مانند ترجمه آقای *فولادوند* که چنین است: «و [کشتی] برجودی قرار گرفت». این ترجمه برای لفظ «استقرت» مناسب است نه «استوت» که در قرآن آمده است. آقای *پاینده* نیز این نکته را رعایت نکرده و چنین ترجمه کرده است: «و کشتی به جودی نشست». کلمه «نشست» معادل «جلست» می‌باشد و نه «استوت»، هر چند که ترجمه

۱. بدیع القرآن، ص ۱۷۹.

«استوت» به «قرار گرفت» از ترجمه آن به «نشست» به صواب نزدیک تر است. البته ما این ترجمه‌ها را غلط تلقی نمی‌کنیم ولی بهتر بود لفظی انتخاب می‌شد که به آن نکته اشاره می‌کرد؛ مانند ترجمه آقای مجتبوی که چنین است: «و [کشتی] بر [کوه] جودی آرام گرفت». مثال دیگر: یکی از آرایه‌های ادبی و محسنات کلامی تأکید است که گوینده برای تأکید مطلب و پافشاری بر درستی سخن، از ادات تأکید استفاده می‌کند و در کلام عربی این موضوع بسیار شایع است و وسایل گوناگونی برای تأکید وجود دارد. در قرآن کریم نیز گاهی یک یا چند ادات تأکید در یک جمله آمده است که حتماً باید در ترجمه مورد توجه قرار گیرد و تأکید مطلب به زبان دوم منتقل شود.

به عنوان مثال در آیه شریفه: *إِنْ كُنَّا مِنْكُمْ لَمُؤْمِنِينَ* (یونس / ۲۹) از ادات تأکید استفاده شده است؛ ولی متأسفانه بعضی از مترجمان به آن توجه نکرده‌اند. آقای پورجوادی آیه را چنین ترجمه کرده است: «ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم.» و آقای جلال‌الدین فارسی این‌گونه آورده است: «ما از پرستش شما غافل بوده‌ایم». البته در بعضی از ترجمه‌ها به ادات تأکید توجه شده است؛ مانند ترجمه آقای مجتبوی که به این صورت است: «براستی ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم.» و ترجمه آقای داریوش شاهین: «براستی که ما از عبادت شما بی‌اطلاع بوده‌ایم».

این مورد یکی از لغزشگاه‌های مترجمان است که جمله را بی‌توجه به ادات تأکید ترجمه می‌کنند. علاوه بر مثال بالا، مثال‌های دیگری هم وجود دارد، مانند آیه شریفه: *أَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ* (جاثیه / ۳). آقای پاینده آن را این‌گونه ترجمه کرده است: «در آسمانها و زمین برای مؤمنان عبرت‌هاست». این در حالی است که در آیه شریفه دو نوع ادات تأکید به کار رفته است. البته بسیاری از مترجمان آیه را دقیق ترجمه کرده‌اند؛ از جمله آقای مجتبوی که این‌گونه ترجمه کرده است: «هر آینه در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هاست» و آقای پورجوادی که چنین نوشته است: «به یقین در آسمانها و زمین عبرتهایی باشد برای مؤمنان».

مثال دیگر: یکی دیگر از محسنات کلام که گاهی برای تأکید مطلب و گاهی برای زیبایی و آهنگین بودن سخن و گاهی برای هدف‌های دیگر از آن استفاده می‌شود تکرار است، که در قرآن در موارد بسیاری آمده است و لازم است در ترجمه منعکس شود؛ اما بعضی از مترجمان به آن توجه نکرده‌اند؛ گویا که تکرار آن بی‌مورد بوده است. برای این موضوع

می‌توان این آیه شریفه را به عنوان نمونه آورد: لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج ولا علی انفسکم (نور / ۶۱). ملاحظه می‌کنید که کلمه «حرج» در جملات، تکرار شده است ولی بسیاری از مترجمان در ترجمه خود فقط یک‌بار آن را آورده‌اند، مانند ترجمه آقای مجتبوی که چنین است: «برنابینا و لنگ و مریض و خودتان تنگی و گناهی نیست»، و ترجمه آقای محمدباقر بهبودی که چنین است: «بر کورانتان باکی نیست و نه بر شلانتان و نه بر بیمارانتان». البته این ترجمه اشکال دیگری هم دارد و آن این که کور و شل و بیمار را به ضمیر جمع مخاطب اضافه کرده که در قرآن نیست. همچنین آقایان مکارم، پورجوادی، داریوش شاهین و چند تن دیگر به تکرار واژه «حرج» توجه نکرده‌اند. ولی بعضی از مترجمان در ترجمه خود آن را رعایت کرده‌اند، مانند آقای فارسی که چنین ترجمه کرده است: «گناهی بر نابینا نیست و نه بر لنگ گناهی است و نه بر بیمار گناهی است»، و آقای پاینده که چنین آورده است: «نه برای کور مانعی هست و نه برای لنگ مانعی هست و نه برای بیمار مانعی هست».

یکی دیگر از آیاتی که در آن کلمه‌ای تکرار شده، این آیه است: والسابقون السابقون اولئك المقربون (واقعه / ۱۰-۱۱). این تکرار برای تأکید در مدح است، ولی آقای قمشه‌ای آن را چنین ترجمه کرده است: «آنان که مشتاقانه بر همه پیشی گرفته‌اند»، که تکرار «السابقون» در این ترجمه منعکس نشده و به جای آن کلمه «مشتاقانه» افزوده شده که در آیه نیست. ولی بسیاری از مترجمان به این نکته توجه داشته‌اند؛ از جمله آقای مجتبوی که آیه را این‌گونه ترجمه کرده است: «و پیشی گیرندگان آن پیشی گیرندگان، ایشانند نزدیک داشتگان».

آیه دیگر: هیهات هیهات لما توعدون (مؤمنون / ۳۶). در این آیه نشان دادن دوری بسیار مطلب، کلمه «هیهات» تکرار شده است، ولی در ترجمه آقای فولادوند این تکرار نیامده: «وه چه دور است آنچه وعده داده شده‌اید». البته ایشان با افزودن واژه «وه» توانسته تأکید مطلب را برساند، ولی بهتر این بود که مانند خود قرآن کلمه تکرار می‌شد، همان‌گونه که در ترجمه آقای مجتبوی آمده است: «چه دور است دور آنچه وعده داده می‌شوید.» و ترجمه آقای خرمشاهی: «بعید اندر بعید است آنچه به شما وعده داده‌اند».